



حضرت آیت الله العظمی جوادی آملی دامت برکاته

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم

بسم الله الرحمن الرحیم

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اذْكُرُوا اللَّهَ ذِكْرًا كَثِيرًا (۴۱) وَسَبِّحُوهُ بُكْرَةً وَأَصِيلًا (۴۲) هُوَ الَّذِي يُصَلِّيْ عَلَيْكُمْ وَمَلَائِكَتُهُ لِيُخْرِجَكُم مِّنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ وَكَانَ بِالْمُؤْمِنِينَ رَحِيمًا (۴۳) تَحِيَّتُهُمْ يَوْمَ يَلْقَوْنَهُ سَلَامٌ وَأَعَدَّ لَهُمْ أَجْرًا كَرِيمًا (۴۴) يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ إِنَّا أَرْسَلْنَاكَ شَاهِدًا وَمُبَشِّرًا وَنَذِيرًا (۴۵) وَدَاعِيَا إِلَى اللَّهِ بِإِذْنِهِ وَسِرَاجًا مُّنِيرًا (۴۶) وَبَشِّرِ الْمُؤْمِنِينَ بِأَنَّ لَهُم مِّنَ اللَّهِ فَضْلًا كَبِيرًا (۴۷) وَلَا تُطِيعِ الْكَافِرِينَ وَالْمُنَافِقِينَ وَدَعْ أَذَاهُمْ وَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ وَكَفَى بِاللَّهِ وَكِيلًا (۴۸) يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا نَكَحْتُمُ الْمُؤْمِنَاتِ ثُمَّ طَلَقْتُمُوهُنَّ مِنْ قَبْلِ أَنْ تَمْسُوهُنَّ فَمَا لَكُمْ عَلَيْهِنَّ مِنْ عِدَةٍ تَعْتَدُونَهَا فَمَنَعُوهُنَّ وَسَرَخُوهُنَّ سَرَاحًا جَمِيلًا (۴۹)﴾

دائمی بودن لطف خدا و عوامل بیشتر شدن آن

آیه ۴۱ هم به مطالب گذشته مرتبط است هم به مطالب آینده، لطف الهی را که «دائم فیض علی البریه»^۱ است اعلام می دارد بندگان را هم برای دریافت این لطف دعوت می کند لطف خدا دائمی است این طور نیست که گاهی خدای سبحان فیض داشته باشد گاهی نداشته باشد او «دائم فیض علی البریه» است تلاش و کوشش از این طرف است که انسان در سایه لطف قرار بگیرد و از باران رحمت استفاده کند منتها در بعضی از زمان ها در بعضی از زمین ها آن لطف و فیض بیشتر است نظیر شب های جمعه، شب های قدر یا حرم، مسجد، سرزمین وحی این خصوصیت های مکانی و زمانی برای دریافت بیشتر اثر دارد گاهی هم ممکن است فیض از آن بیشتر باشد ما را به ذکر کثیر دعوت

۱. ر.ک: المصباح (کفعمی)، ص ۶۴۷.

کرده است برای اینکه از این طرف اگر ذکر، کثیر باشد از آن طرف هم فیض، کثیر است چون فرمود: ﴿فَاذْكُرُونِي﴾

﴿أَذْكُرْكُمْ﴾^۱ یاد ما برای تقرّب ماست یاد خدا برای افاضه است نظیر کلمه «توّاب» که هم درباره خدا به کار رفت هم

درباره بندگان صالح.

تفاوت توبه و مصلی بودن خدا با توبه و تصلیه مؤمن

خدا توّاب است یعنی کثیر الرجوع به بندگان است که افاضه می کند مؤمنان توّاب اند یعنی قابل توبه اند زیاد به طرف خدا رجوع می کنند این طور نیست که توبه در هر دو جا به يك مصداق باشد از آن طرف انعطاف رحمت است از این طرف درخواست مغفرت، صلات هم این چنین است بندگان، تصلیه دارند مصلّین اند خدا هم مصلّی است خدا رحمت را نازل می کند بندگان به سمت استغفار و استرحام حرکت می کنند. فرمود زیاد به یاد خدا باشید چون هر چه بیشتر به یاد خدا باشید خدا هم بیشتر به یاد شماست.

معنای ﴿مِنْ حَيْثُ لَا يَحْتَسِبُ﴾ بودن رزق الهی

پرسش: ببخشید مراد از توجه، توجه به فیض است یا ذات؟

پاسخ: به فیض و وجه است ذات که مقدور کسی نیست چون حقیقت نامتناهی است فرمود این ذکران همراه با تعلیم باشد بالأخره شما نیازمندید و خدا وعده داد مشکل شما را حل کند و مخازن نعمت ها هم در اختیار خداست شما اگر او را از نقص تسبیح کردید، از عیب تنزیه کردید، منزّه از فقر و عجز دانستید پس همه نعمت ها نزد اوست او را از خُلف وعده تنزیه کردید پس به وعده وفا می کند او را از کم لطفی تنزیه کردید پس او رئوف به عباد است ﴿لَطِيفٌ بَعِيدٌ﴾^۲ است منتها رزقی که او می دهد لطیفانه است یعنی طوری است که راهش مشخص نیست درباره مؤمنان فرمود درست است خدا مؤمن را روزی می دهد اما ﴿مِنْ حَيْثُ لَا يَحْتَسِبُ﴾ روزی می دهد تا توجّهش از

۱. سوره بقره، آیه ۱۵۲.

۲. سوره شوری، آیه ۱۹.

شهادت به غیب بیشتر بشود ﴿مَنْ يَتَّقِ اللَّهَ يَجْعَلْ لَهُ مَخْرَجاً * وَيَرْزُقْهُ مِنْ حَيْثُ لَا يَحْتَسِبُ﴾^۱ این رزق ﴿مِنْ حَيْثُ لَا يَحْتَسِبُ﴾ هم نیاز مادی او را برطرف می‌کند هم راه معنوی را بازتر می‌کند که او به غیب بیشتر از شهادت، مطمئن باشد کاری که ما انجام می‌دهیم يك وظیفه است اما آیا رزق ما از همین کسب و کار ماست که ما گمان داریم یا از راه دیگری است که گمان نداریم آیه سوره «طلاق» می‌فرماید از راهی که گمان ندارید به شما فیض می‌رساند ﴿وَيَرْزُقْهُ مِنْ حَيْثُ لَا يَحْتَسِبُ﴾ در برخی از روایات هم ائمه (علیهم السلام) فرمودند: «كُنْ لِمَا لَا تَرْجُو أَرْجَى مِنْكَ لِمَا تَرْجُو» از راهی که امید ندارید امیدوارتر باشید نسبت به راه‌هایی که امیدوارید.

چند نمونه قرآنی از رزق ﴿مِنْ حَيْثُ لَا يَحْتَسِبُ﴾

بعد به چند نمونه ما را توجه دادند فرمودند سحره موسی به امید جایزه رفتند ولی توحید و معرفت و حسن عاقبت و دین نصیبشان شده خود موسای کلیم به امید قَبْسی رفته به امید نار رفته ولی نور نصیبش شده امرئه سبا به امید مذاکرات سیاسی رفته ولی اسلام نصیبش شده^۲ ائمه (علیهم السلام) فرمودند: «كُنْ لِمَا لَا تَرْجُو أَرْجَى مِنْكَ لِمَا تَرْجُو» از راهی که امید ندارید امیدوارتر باشید برای اینکه کار به دست کسی است که از راه غیب روزی می‌رساند همان آیه سوره «طلاق» گواه خوبی است فرمود: ﴿وَيَرْزُقْهُ مِنْ حَيْثُ لَا يَحْتَسِبُ﴾ نه اینکه از همان مغازه و کشاورزی و دامداری که او فکر می‌کند از همان راه او را تأمین بکند بلکه از راهی که او فکر نمی‌کرد تأمین می‌کند تا آن بینش توحیدی همچنان محفوظ باشد.

۱. سوره طلاق، آیات ۲ و ۳.

۲. الکافی، ج ۵، ص ۸۳ و ۸۴.

بنابراین این تسبیح برای آن است که هم تقرّب عبادی است هم وسیله معرفتی، او که وعده داد یقیناً خلف وعده نمی‌کند او که غنی محض است منزّه از فقر است او که جوادِ صِرف است منزّه از بخل است این تنزیه‌ها نقش تربیتی هم دارد.

ذکر کثیر باعث تصلیه الهی و اخراج انسان از ظلمت به نور

بعد فرمود: ﴿هُوَ الَّذِي يُصَلِّي عَلَيْكُمْ﴾ همه ما معتقدیم که بالأخره بهترین مقام، مقام ولایت است که انسان بشود ولیّ الله و خداوند هم وعده داد که ولیّ مؤمنین است و بهترین آثار ولایت الهی هم این است که مؤمنین را از ظلمت نجات می‌دهد فرمود: ﴿اللَّهُ وَلِيُّ الَّذِينَ آمَنُوا﴾ خب ولایت خدا نسبت به مؤمنین چه کار می‌کند ﴿اللَّهُ وَلِيُّ الَّذِينَ آمَنُوا يُخْرِجُهُم مِّنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ﴾^۱ خب چگونه مؤمنان را از ظلمت خارج می‌کند از راه تصلیه، فرمود: ﴿هُوَ الَّذِي يُصَلِّي عَلَيْكُمْ وَمَلَائِكَتُهُ لِيُخْرِجَكُم مِّنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ﴾ بنابراین آن ذکر کثیر زمینه را فراهم می‌کند این تسبیح کثیر زمینه را فراهم می‌کند تا انسان مشمول صلات خدا باشد و صلات خدا راه ولایت است برای اینکه اگر در آیه سوره «بقره» فرمود: ﴿اللَّهُ وَلِيُّ الَّذِينَ آمَنُوا يُخْرِجُهُم مِّنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ﴾ راه اخراج از ظلمت به نور را هم راه تصلیه دانست فرمود: ﴿هُوَ الَّذِي يُصَلِّي عَلَيْكُمْ وَمَلَائِكَتُهُ لِيُخْرِجَكُم مِّنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ﴾ در بخشی از آیات دیگر هم فرمود: ﴿يَهْدِي بِهِ اللَّهُ مَنِ اتَّبَعَ رِضْوَانَهُ سُبُلَ السَّلَامِ﴾^۲ اگر کسی پیرو رضای الهی باشد خدای سبحان او را به هدایت پاداشی مهتدی می‌کند ﴿وَيُخْرِجُهُم مِّنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ﴾ و او را از ظلمت به نور در می‌آورد پس بهترین راه تَوَلّی الهی، مشمول تصلیه خدا قرار گرفتن است.

تصلیه الهی وسیله زدوده شدن ظلمت و جهل از انسان

۱. سوره بقره، آیه ۲۵۷.

۲. سوره مائده، آیه ۱۶.

پرسش:.... پاسخ: خب يك مرحله ابتدایی اش شرط است كه ﴿هُدًى لِلنَّاسِ﴾^۱ بود همه را هدایت كرد و آنها كه پذیرفتند، اگر این راه را ادامه بدهند و بر صراط مستقیم باشند و ثابت قدم باشند گذشته از بهشت كه پاداش اخروی است هدایت پاداشی هم در دنیا نصیبشان می شود در قرآن كريم فرمود: ﴿مَنْ يُؤْمِن بِاللَّهِ يَهْدِ قَلْبَهُ﴾^۲ خب این هدایت پاداشی است آن هدایت ابتدایی كه بدون هدایت قلبی ممكن نیست فرمود: ﴿مَنْ يُؤْمِن بِاللَّهِ يَهْدِ قَلْبَهُ﴾ می بینید بعضی ها گرایش به فضیلت دارند اصلاً از گناه منزجرند بوی بد گناه آزارشان می دهد نام گناه را كه می برند این منزجر است این معلوم می شود يك گرایش قلبی است یا فرمود: ﴿إِنْ تُطِيعُوهُ تَهْتَدُوا﴾^۳ فرمود اگر اطاعت كردید هدایت می شوید خب اگر هدایت تشریعی ابتدایی باشد كه اتحاد مقدم و تالی است مثل اینکه بفرماید اگر هدایت شدید هدایت می شوید چون آن اطاعت، هدایت است بلکه هدایت پاداشی مراد است كه مقدم غیر از تالی باشد یعنی اگر به آن هدایت ابتدایی عمل كردید هدایت پاداشی كه ایصال به مطلوب است نصیب شما می شود اینجا هم فرمود شما را از ظلمت به نور خارج می كند خب جهل، ظلمت است علم نور است كه «العلم نور یقذفه الله فی قلب من یشاء»^۴ جهالت عملی، ظلمت است ایمان، نور است كه ایمان هم «نورٌ یقذفه الله فی قلب من یشاء» این گونه از جهالت ها و جهل ها كه ظلمت اند به وسیله تصلیه الهی با آن رحمت ویژه الهی از انسان زدوده می شود.

نقش خداوند و ملائكه در اخراج مؤمنین از ظلمت به نور

ملائكه سهمی ندارند لذا ضمیر را مفرد آورده با اینکه تصلیه را هم به خدای سبحان اسناد داد هم به ملائكه اسناد داد ولی اخراج را به ذات اقدس الهی اسناد داد برای اینکه او مدیر و مدبر است ملائكه، مجرای فیض ربّ اند.

۱. سورة بقره، آیه ۱۸۵.

۲. سورة تغابن، آیه ۱۱.

۳. سورة نور، آیه ۵۴.

۴. مصباح الشریعه، ص ۱۶.

پس اثر اصلی ولایت، نورانی شدن است این یا نور، حاصل می‌شود یا نور حاصل، تثبیت می‌شود همین ولایت که برای مؤمنان است ﴿اللَّهُ وَلِيُّ الَّذِينَ آمَنُوا﴾ همین ولایت برای انسان کامل مثل وجود مبارک پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) و اهل بیت (علیهم السلام) است در آن آیه‌ای که پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) از خودش خبر می‌دهد می‌فرماید: ﴿إِنَّ وَلِيَّ اللَّهِ الَّذِي نَزَلَ الْكِتَابَ وَهُوَ يَتَوَلَّى الصَّالِحِينَ﴾^۱ ولی من الله است خب الله هم که ولی است کارش نورانی کردن است اگر قبلاً به کسی نور داد سعی می‌کند نورانی‌تش را حفظ کند اگر قبلاً کسی نورانی نبود یا کم نور بود سعی می‌کند او را نورانی کند یا نورش را تقویت کند این جریان ﴿إِنَّ اللَّهَ وَمَلَائِكَتَهُ يُصَلُّونَ عَلَى النَّبِيِّ﴾ در همین سوره مبارکه «احزاب» است که دیروز اشاره شده ولی آنجا هیچ سخن از ﴿يُخْرِجُهُمْ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ﴾ نیست آیه ۵۶ سوره مبارکه «احزاب» این است ﴿إِنَّ اللَّهَ وَمَلَائِكَتَهُ يُصَلُّونَ عَلَى النَّبِيِّ﴾ آنجا دیگر سخن از اخراج از ظلمات به نور نیست برای اینکه در همین سوره مبارکه «احزاب» آیاتی که تلاوت شده است که فرمود ما تو را سراج منیر قرار دادیم آیه ۴۶ این است که ﴿وَدَاعِيَا إِلَى اللَّهِ بِإِذْنِهِ وَسِرَاجًا مُنِيرًا﴾.

تبیین سراج بودن پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) و ظل‌گرفتنی بعضی از انسان‌ها

اگر ذات اقدس الهی پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) را سراج منیر قرار داد نورافکن قرار داد نورافکن که دیگر ظلمت ندارد تا او را از ظلمت بیرون بیاورد درباره آفتاب هم چنین تعبیر را دارد در سوره مبارکه «نوح» آیه شانزده این است که ﴿وَجَعَلَ الْقَمَرَ فِيهِنَّ نُورًا وَجَعَلَ الشَّمْسُ سِرَاجًا﴾ خب اگر آفتاب روشن است مگر درباره آفتاب تعبیر، صحیح است که بگوییم آفتاب را می‌خواهیم از ظلمت نجات بدهیم این طور نیست خسوف و کسوف اگر هست کاری به ظلمت شمس و قمر ندارد دیگران گرفتار خسوف و کسوف می‌شوند نه شمس و قمر، اگر ماه بین زمین و آفتاب فاصله بشود ما زمینی‌ها را ظل می‌گیرد منتها می‌گوییم آفتاب را ظل گرفته، ماه‌گرفتگی،

آفتاب گرفتگی! ما آفتاب گرفتگی نداریم در این سیری که قمر بین کره زمین و کره شمس قرار می گیرد بین ما و شمس این کره قمر فاصله است آن چهره قمر که روبه روی شمس است می شود بدر، کاملاً روشن است مردم منطقه ای کاملاً آن را روشن می بینند اما این پشت قمر که تاریک است این سایه مخروطی اش می افتد روی زمین، زمین را ظل می گیرد یعنی دیگر زمین چون در سایه قمر قرار گرفت آفتاب را نمی بیند ما می گوئیم آفتاب گرفتگی در حالی که زمین گرفتگی است ما در سایه قرار داریم نه آفتاب، آفتاب را ظل نمی گیرد چون آن سراج است در جریان پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) هم همین طور است آن حضرت هرگز خسوف و کسوف ندارد گاهی در اثر احتجاب برخی ها که از حضرت فاصله گرفتند آنها را ظل می گیرد آنها در حال خسوف و کسوف اند در این مثال هایی که در کتاب صمدیه و اینها هم هست لابد ملاحظه فرمودید آنجا که می گویند گاهی مضاف مؤنث در اثر اضافه به مذکر، کسب تذکیر می کند و بالعکس آنجا این تعبیر لطیف هست «انارة العقل مکسوف بطوع هوی»^۱ یعنی عقل خیلی شفاف و روشن است ولی اگر هواپرستی و هوس مداری راه پیدا کند سایه این هوس و هوا نمی گذارد که از نور عقل استفاده کنیم ما را ظل می گیرد در حقیقت اینکه می گویند عقلش را ظل گرفته، عقلش گرفتار خسوف و کسوف است یعنی هوس و هوا بین عقل و این شخص فاصله شد نمی گذارد نور عقل به این شخص برسد و این شخص مطابق عقل حرکت کند.

تفاوت پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) با دیگران در اخراج از ظلمت به نور

غرض این است که سراج، وصفی است برای شمس، وصفی است برای شمس حقیقت که وجود مبارک پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) است لذا جا برای ظلمت نیست جا برای اخراج از ظلمت به نور نیست همین مسئله ولایت که برای حضرت است و همین تصلیه خدا که برای حضرت است دیگر آنجا سخن از «لیخرجه من الظلمات الى النور» نیست و اما درباره ماها که گاهی گرفتار خسوف و کسوف هوا و هوس می شویم ظل گرفتگی

۱. جامع المقدمات، ج ۲ (کتاب الصمدیه)، ص ۴۶۵.

داریم جا برای اخراج از ظلمات به نور هست که فرمود شما را مورد عنایت قرار می‌دهد صلوات می‌فرستد ﴿لِيُخْرِجَكُم مِّنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ وَكَانَ بِالْمُؤْمِنِينَ رَحِيمًا﴾ همه این ضمیرها که مفرد است هم ضمیر ﴿لِيُخْرِجَكُم﴾ هم ضمیر ﴿كَانَ﴾ برای آن است که فرشته‌ها و امثال فرشته‌های مجرای فیض‌اند فیض اساسی و اصلی از ذات اقدس الهی است.

پرسش: ... پاسخ: بله، درباره ذات مقدس پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) و اهل بیت (علیهم السلام)، اصل نور را خدا داد برای اینکه همین آیه محلّ بحث فرمود ما پیامبر را نورانی قرار دادیم ﴿إِنَّا أَرْسَلْنَاكَ﴾ کذا و کذا ﴿وَسِرَاجًا مُّنِيرًا﴾ همان طوری که شمس را سراج منیر قرار داد، انسان کامل مثل پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) و اهل بیت (علیهم السلام) را هم سراج منیر قرار داد و این نورانیت باز از طرف اناره الهی است تصلیه‌ای که برای آن حضرت است برای آن است که این نورانیت محفوظ بماند باقی باشد اما تصلیه‌ای که برای غیر معصوم است برای اینکه جهل‌زدایی کند یا جهالت‌زدایی کند و مانند آن. برخی از اهل معرفت گفتند که صلوات ملائکه بر افراد عادی نظیر نماز بر میت است برخی‌ها در حقیقت آن حیات عقلی و ایمانی و شهودی را ندارند اگر فرشته‌ها بر افراد عادی صلوات می‌فرستند نظیر نماز بر میت است ما این نماز را بر میت می‌خوانیم این نماز بر میت می‌خوانیم رحمت و مغفرت و عنایت الهی را درخواست می‌کنیم اگر افراد عادی به آن مقام والا نرسیدند به منزله میت‌اند که ملائکه بر اینها نماز میت می‌خوانند اما آنهایی که به مقام والا بار یافتند فرشته‌ها عرض ادب می‌کنند این دیگر سخن از نماز میت نیست این سخن از اهدای صلوات و رحمت‌های الهی به ذات مقدس آنهاست. ﴿لِيُخْرِجَكُم مِّنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ﴾ و انسان اگر آن نورانیت را در خودش احساس کرد از ملائکه هم باید حق‌شناسی کند ﴿وَكَانَ بِالْمُؤْمِنِينَ رَحِيمًا﴾.

بعد در این بخش فرمود عده‌ای در قیامت خدا را ملاقات می‌کنند با اینکه فرمود: ﴿إِنَّهُمْ عَنْ رَبِّهِمْ يَوْمَئِذٍ لَمَّحْجُوبُونَ﴾^۱ این مضمون ﴿يَلْقَوْنَهُ﴾ هم درباره کفار آمده، هم درباره منافقین آمده، هم درباره مؤمنین هست مؤمنین واقعاً ثواب الهی را ملاقات می‌کنند بعضی از اسما و صفات الهی را ملاقات می‌کنند اما کفار ﴿إِنَّهُمْ عَنْ رَبِّهِمْ يَوْمَئِذٍ لَمَّحْجُوبُونَ﴾ می‌فهمند که خدا هست می‌فهمند که اسمای الهی هست اما نمی‌توانند ایمان بیاورند لذا محجوب‌اند این کلمه ﴿يَلْقَوْنَهُ﴾ هم درباره مؤمنین آمده هم درباره غیر مؤمن^۲ با اینکه فرمود: ﴿إِنَّهُمْ عَنْ رَبِّهِمْ يَوْمَئِذٍ لَمَّحْجُوبُونَ﴾.

باور حق، مشکل اساسی منافقین و سرّ آن

مشکل اساسی آنها این است که آنها حق را می‌فهمند اما نمی‌توانند باور کنند قبلاً گذشت که علم، امر اختیاری نیست اگر مقدمات حاصل شد مبادی فراهم شد انسان چه بخواهد چه نخواهد می‌فهمد هیچ کس نمی‌تواند بگوید من نمی‌خواهم بفهمم اما وقتی بخواهد عصاره علم را به جان خود گره بزند به نام ایمان، این کاملاً مختار است یعنی ممکن است مطلبی صد درصد برای او روشن بشود که حق است ولی باور نکند همان کاری که فرعونیان داشتند ﴿وَجَحَدُوا بِهَا وَاسْتَيْقَنَتْهَا أَنْفُسُهُمْ﴾^۳ بود وجود مبارك موسای کلیم (سلام الله علیه) به فرعون فرمود: ﴿لَقَدْ عَلِمْتَ مَا أَنْزَلَ هَؤُلَاءِ إِلَّا رَبُّ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ بِصَائِرٍ﴾^۴ فرمود برای تو مسلم شد که این کار، کار خداست ایمان این قدرت را دارد یعنی بین نفس و ایمان، اراده فاصله است انسان چیزی را که صد درصد علم دارد می‌تواند قبول نکند چه اینکه اگر جاهلانه و متنسّکانه به سر ببرد رابطه‌اش با دستگاه علمی ضعیف باشد به هر خرافاتی هم معتقد می‌شود غرض این است که گره زدن نفس به آن مطلب به دست عقل عملی است که کاملاً مرزش از عقل نظری جداست

۱. سوره مطفین، آیه ۱۵.

۲. سوره توبه، آیه ۷۷.

۳. سوره نمل، آیه ۱۴.

۴. سوره اسراء، آیه ۱۰۲.

آنکه متولّی انگیزه است آن باید گره بزند این گاهی حق است گاهی باطل، گاهی گره می‌زند به امری که نباید بزند مثل جاهل متنسّک که به هر چیزی معتقد می‌شود گاهی باید گره بزند به چیزی که گره نزده است مثل فرعون و امثال فرعون که بعد از تبیین حق مع ذلك ایمان نیاوردند این ﴿يَلْقَوْنَهُ﴾ هم درباره مؤمنین است که به لقای اسمای الهی و رحمت الهی نایل می‌شوند هم درباره کفاری که ﴿إِنَّهُمْ عَنْ رَبِّهِمْ يَوْمَئِذٍ لَمَّخُجُونَ﴾ منتها آنجا لقای علمی است نه ایمانی و شهود در کار نیست هرگز به لقای رحمت الهی نمی‌رسند ولی مؤمنین می‌رسند.

پرسش:.... پاسخ: دیگر نمی‌توانند ایمان بیاورند چون «إِنَّ الْيَوْمَ عَمَلٌ وَلَا حِسَابٌ وَلَا عَمَلٌ».^۵

روشن شدن حق در قیامت برای تبهکاران

پرسش:.... پاسخ: آنجا دیگر هیچ راه برای ایمان نیست باید برگردند به دنیا، این هم که ممکن نیست ما نمونه‌هایی از این را در خواب داریم در خواب انسان گاهی این نیکان و بزرگان را خواب می‌بیند بعد وقتی بیدار شد می‌گوید ای کاش من این مطلب را سؤال می‌کردم هر تصمیمی که انسان خوابیده در رؤیا دارد محصول آن ملکات قبلی اوست در اختیار خودش نیست که بگوید من ای کاش فلان چیز را سؤال می‌کردم اگر در زمان بیداری راه صحیح طی کرده بود در رؤیا هم سؤال‌های خوبی دارد ما خیلی از حالات را در حالت رؤیا داریم که می‌بینیم در اختیار ما نیست در اختیار عملکرد قبلی ماست در قیامت اگر ایمان ممکن باشد خب می‌شود واجب، ترکش می‌شود حرام، اگر جایی واجب و حرام و معصیت و اطاعت باشد جای شریعت است باید پیغمبری در آنجا باشد کتابی آنجا باشد دینی آنجا باشد این می‌شود دنیا، دیگر آخرت نیست تمام پیچیدگی تبهکاران این است که حق برای آنها روشن می‌شود اما بخواهند ایمان بیاورند نمی‌توانند می‌گویند ﴿فَارْجِعْنَا﴾^۶ ما را برگردان.

۵. نهج البلاغه، خطبه ۴۲.

۶. سوره سجده، آیه ۱۲.

پرسش:.... پاسخ: نه اینها همان اعتقاد اجمالی کافی است، اعتقاد اجمالی را یقین دارند یعنی می‌گویند عالم بی‌هدف نیست می‌گویند نظامی که خدای حکیم آفریده این‌طور نیست که هر کسی هر کاری بکند این برای همه روشن است اگر طالح و صالح هر دو بمیرند و نابود بشوند معلوم می‌شود که ظلم و عدل در عالم یکی است چرا؟ برای اینکه نه به حساب ظالم می‌رسند نه به حساب عادل این معنای قرآن کریم فطری است همه می‌پذیرند که ﴿أَفَنَجْعَلُ الْمُسْلِمِينَ كَالْمُجْرِمِينَ﴾^۷ درست است مطالب دقیق معاد را توده مردم نمی‌فهمند اما مقداری که باید ایمان بیاورند خیلی شفاف و روشن است یعنی هر کسی هر چه کرد، کرد هیچ کس این را باور نمی‌کند چون اگر حساب و کتابی نباشد و بعد از مرگ خبری نباشد هر دو می‌شوند معدوم، الآن این درخت ثمربخش گلابی که میوه شاداب و شیرین می‌دهد این اگر خشک بشود با آن درخت قتاد که کار او فقط تیغ دادن است و دست و لباس پاره کردن است که می‌گویند خرط قتاد این است قتاد آن درخت جنگلی است که فقط تیغ می‌دهد خب حالا کسی آن درخت قتاد را وقتی خشک شد چوب می‌زند، این درخت گلابی را وقتی هیزم شد پاداش می‌دهد خبری نیست چون اینها تکلیفی ندارند اگر طالح و صالح هر دو بعد از مرگ نابود بشوند ﴿أَفَنَجْعَلُ الْمُسْلِمِينَ كَالْمُجْرِمِينَ﴾، این‌گونه از ادله که دلیل قطعی معاد است هر انسان متوسطی هم می‌فهمد حالا دقایق مسئله بهشت و جهنم، کیفیت حساب، تطایر کتب، صراط، صراط روی جهنم است برای بعضی‌ها «أَدَقُّ مِنَ الشَّعْرِ وَأَحَدٌ مِنَ السِّيفِ»^۸ است برای بعضی‌ها «بین الارض و السماء» است که مثل پرندۀ پر می‌کشند مثل برق می‌گذرند اینها را ممکن است نداند اما آن مقداری که واجب است هر انسانی با اندک توجهی می‌فهمد.

۷. سوره قلم، آیه ۳۵.

۸. الکافی، ج ۸، ص ۳۱۲.

پرسش:.... پاسخ: در صورتی که کسی به علم عمل نکند اما اگر به علم عمل نکرد این علمی که حجت است «له علی غیره»، «حجة الله علیه» می شود این دو بیان نورانی حضرت امیر در همین زمینه است فرمود: «لَا تَجْعَلُوا عِلْمَكُمْ جَهْلًا وَ يَقِينَكُمْ شَكًّا إِذَا عِلِمْتُمْ فَأَعْمَلُوا»^۹ و نیز فرمود: «رُبَّ عَالِمٍ قَدْ قَتَلَهُ جَهْلُهُ وَ عِلْمُهُ مَعَهُ لَا يَنْفَعُهُ»^{۱۰} این هر دو بیان نورانی حضرت امیر است فرمود بعضی از علما کشته جهلشان اند خب وقتی عمل نکنند همین می شود این برای آنها حجت می شود اما اگر آن اندیشه به این انگیزه کمک نکند اینها در ردیف ملائکه قرار می گیرند طبق بیان نورانی امام سجاد (سلام الله علیه) که فرمود در فضل علم و عالمان دین همین بس که خدا علما را در کنار ملائکه ذکر کرده است در سوره «آل عمران» ﴿شَهِدَ اللَّهُ أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ وَالْمَلَائِكَةُ وَأُولُوا الْعِلْمِ﴾^{۱۱} آنجا که مسئله توحید است علما را در ردیف ملائکه ذکر می کند اینجا که مسئله عبادت و ایمان است مؤمنین را که علما هم در جمع مؤمنین اند همراه ملائکه ذکر می کند در آیه ۵۶ که به مؤمنین می فرماید شما بر پیامبر درود بفرستید چون ملائکه می فرستند یعنی آنها را همراهی کنید؛ آیه ۵۶ سوره «احزاب» که در پیش است این است ﴿إِنَّ اللَّهَ وَمَلَائِكَتَهُ يُصَلُّونَ عَلَى النَّبِيِّ﴾ بعد فرمود: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا﴾ کاری که ملائکه می کنند شما بکنید خب این شرفی است در آیه سوره «آل عمران» فرمود علما و فرشته ها در کنار هم شاهد توحیدند اینجا هم می فرماید مؤمنین و ملائکه به پیشگاه پیامبر عرض ادب می کنند خب این فضل است بالأخره مؤمن با ملائکه است عالم مؤمن با ملائکه است اما وقتی که آن بیان عمل بشود فرمود: «لَا تَجْعَلُوا عِلْمَكُمْ جَهْلًا وَ يَقِينَكُمْ شَكًّا إِذَا عِلِمْتُمْ فَأَعْمَلُوا»، «رُبَّ عَالِمٍ قَدْ قَتَلَهُ جَهْلُهُ وَ عِلْمُهُ مَعَهُ لَا يَنْفَعُهُ».

۹. نهج البلاغه، حکمت ۲۷۴.

۱۰. نهج البلاغه، حکمت ۱۰۷.

۱۱. (سوره آل عمران، آیه ۱۸)؛ ر.ک: تفسیر الامام العسکری، ص ۶۲۵.

اینجا هم فرمود رسول من! من تو را با این اوصاف اعزام کردم در جریان دعوت هم سه طایفه آیات است یکی اصل دعوت است نظیر همین آیه ۴۶ که فرمود: ﴿وَدَاعِيًا إِلَى اللَّهِ بِإِذْنِهِ﴾ یکی هم در سوره مبارکه «یوسف» است که فرمود دعوت من بصیرانه است ﴿أَدْعُوا إِلَى اللَّهِ عَلَىٰ بَصِيرَةٍ﴾^{۱۲} طایفه سوم این بصیرت را تشریح می‌کند که بصیرت چگونه است بصیرت این است که با هر کسی که من حرف می‌زنم هر گروهی را که به الله دعوت می‌کنم مطابق استعداد و فکر او دعوت می‌کنم لذا در سوره «نحل» فرمود: ﴿ادْعُ إِلَى سَبِيلِ رَبِّكَ بِالْحُكْمَةِ وَالْمَوْعِظَةِ الْحَسَنَةِ وَجَادِلْهُمْ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ﴾^{۱۳} با بعضی‌ها بر اساس براهین حکمت، با بعضی‌ها بر اساس ادله موعظه، با بعضی‌ها بر اساس قوانین جدال احسن.

حکیمانه بودن دعوت پیامبر

بنابراین این سه طایفه آیه نشان می‌دهد که دعوت پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) حکیمانه است و ﴿عَلَىٰ بَصِيرَةٍ﴾ است و بر سه روش حکمت و موعظه و جدال احسن است. جریان تبشیر هم همین است خب به مؤمنین بشارت بده که اگر شما به یاد حق بودید خدا بر شما صلوات می‌فرستد و از این راه شما را تحت ولایت خود اداره می‌کند اگر ﴿اللَّهُ وَلِيُّ الَّذِينَ آمَنُوا﴾ هست که هست راهش هم همین صلوات الهی است ﴿وَبَشِّرِ الْمُؤْمِنِينَ بِأَنَّ لَهُم مِّنَ اللَّهِ فَضْلًا كَبِيرًا﴾ این ﴿وَلَا تُطِيعِ الْكَافِرِينَ وَالْمُنَافِقِينَ﴾ مطابق همان آیه‌ای است که در صدر سوره مبارکه «احزاب» گذشت فرمود: ﴿يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ اتَّقِ اللَّهَ وَلَا تُطِيعِ الْكَافِرِينَ وَالْمُنَافِقِينَ﴾ پیشنهادهایی که آنها می‌دادند این پیشنهادها همچنان روزانه طرح می‌شد لذا این جمله هم تکرار شد که پیشنهادهای اینها را اصلاً بها نده.

۱۲. سوره یوسف، آیه ۱۰۸.

۱۳. سوره نحل، آیه ۱۲۵.

لزوم توکل انسان بر خدا و فرق آن با وکالت فقهی

فرمود: ﴿وَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ وَكَفَى بِاللَّهِ وَكِيلًا﴾ بالأخره انسانی که آشنا نیست نمی تواند خودش را اداره کند از گذشته بی خبر است از آینده بی خبر است باید وکیل بگیرد فرمود خدا وکیل خوبی است و به او توکل کن این با وکالت های فقهی ما يك فرق جوهری دارد در وکالت های فقهی، موکل اصل است و وکیل، فرع اما اینجا این توکل به ولایت برمی گردد به توكلى برمی گردد روح این وکالت، ولایت است که انسان خدا را وکیل قرار می دهد یعنی در تحت ولایت او قرار می گیرد کارها را به او تفویض می کند این چنین نیست که نظیر وکالت های فقهی باشد که موکل اصل باشد و وکیل فرع باشد.

ارائه راهکار دوری از خشونت در طلاق

بعد این حکم فقهی را ذکر کرد که طلیعه سایر احکام فقهی است فرمود: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا نَكَحْتُمُ الْمُؤْمِنَاتِ﴾ اگر همسری را انتخاب کردید خب گاهی در اثر ناسازگاری می بینید دو برادر با هم نمی سازند دو خواهر با هم نمی سازند يك برادر و خواهر با هم ناهماهنگ اند اگر ازدواجی کردید دیدید که ناهماهنگ هستید موفق نیستید قبل از مِساس و قبل از برخورد خواستید طلاق بدهید اگر مهریه ای معین کردید که ﴿فَنَصْفُ مَا فَرَضْتُمْ﴾^{۱۴} که در آیات دیگر آمده نصف مهر را باید بپردازید، اگر مهریه ای معین نکردید تمتع کنید آنها را از مال دنیا برخوردار کنید چیزی به آنها عطا کنید و دوستانه از هم جدا بشوید.

ضرورت پرداختن حوزه و دانشگاه به سنت نبوی ازدواج و دوری از طلاق

بارها به عرضتان رسید که الآن یکی از رسالت های مهم حوزه و دانشگاه این جوان ها این است که این حدیث را خوب معنا کنند پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) اجتماع نر و ماده نیاورد اجتماع مذکر و مؤنث نیاورد زیرا اجتماع نر و ماده در حیوانات هم هست اجتماع مذکر و مؤنث قبل از اسلام بود بعد از اسلام هم هست بعد از

اسلام در مسلمان‌ها هست در کفار هست در یهودی‌ها هست در مسیحی‌ها هست در مشرکین هست در ملحدین هست اما حضرت فرمود من يك چیز تازه آوردم «النكاح سنّي»^۱ یعنی حرف تازه آوردم من اجتماع مذکر و مؤنث نیاوردم اگر نکاح است دیگر طلاق در آن نیست حالا عندالضروره در میلیون‌ها نفر ممکن است يك نفر در اثر ناهماهنگی طلاق بدهد این عزیزان ما، جوان‌های ما در حوزه و دانشگاه باید همان‌طوری که انقلاب کردند دین را حفظ کردند نکاح را حفظ کنند سنت را حفظ کنند کسی طلاق ندهد مگر هر توقّعی که ما داریم همسر ما باید انجام بدهد.

مسئولیت زوجین در تأمین مسکن و سکینت حافظ زندگی

فرمود دو عنصر است که زندگی را حفظ می‌کند یکی مسکن است یکی سکینت، مسکن را باید تهیه کند برای اینکه هزینه به عهده اوست سکینت و آرامش و طمأنینه و بزرگواری را زن خانه باید تأمین کند ﴿خَلَقَ لَكُمْ مِنْ أَنْفُسِكُمْ أَزْوَاجًا لِتَسْكُنُوا إِلَيْهَا﴾^۲ خب اگر خانه‌ای جای سکینت نیست معلوم می‌شود مشکل از همان اول است. است.

تحقیر الهی بودن زندگی مرفهانه از دیدگاه حضرت علی (علیه السلام)

این را در خطبه ۱۶۰ نهج‌البلاغه لابد ملاحظه فرمودید که داشتن، شرف نیست و نداشتن، نقص نیست این را ما باید باور کنیم اگر واقعاً پذیرفتیم علی و اولاد علی محور عقل‌اند حالا ما آن تعبیر را نمی‌توانیم بکنیم هم برای ما روا نیست هم از ما قبول نمی‌کنند اما از حضرت علی همه قبول می‌کنیم حضرت فرمود کسی که وضع مالی‌اش خوب است اگر توفیق در تولید دارد که نعمت الهی است اگر قناعت در مصرف دارد که نعمت الهی است این دو چیز از برکات الهی است اما اگر گرفتار تکاثر است و فخرفروشی دارد این باید بفهمد که خدا او را تحقیر کرده

۱. جامع الاخبار، ص ۱۰۱.

۲. سوره روم، آیه ۲۱.

اهانت کرده این خطبه ۱۶۰ حتماً مراجعه بفرمایید کلمه «بَسَطَ» را که شما در معجم نگاه کنید این «بسط» در خطبه ۱۶۰ است فرمود اگر کسی وضع مالی اش خوب است سفره اش همیشه برای اسراف و اتراف پهن است خدا او را تحقیر کرده این نزد خدا اهانت شده است این حرف ها را ما نه می توانیم بگوییم، نه بر فرض بگوییم از ما قبول می کنند اما ما از حضرت امیر قبول می کنیم اگر باور کردیم که داشتن، فخر نیست يك زندگی ساده، زندگی عاقلانه است آن وقت دیگر مسئله توقّع و تجمّل و امثال ذلك نیست این کار فقط از جوانان حوزوی و دانشگاهی ساخته است اقشار دیگر هم البته بی ارتباط نیستند اگر بخواهیم بگوییم پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلّم) چه فرمود، فرمود من نکاح آوردم خب این نکاح یعنی ازدواج؟! کفار هم که دارند، حیوانات هم که دارند شما چه چیزی آوردید؟

طلاق، مبعوض ترین حلال با توجه به سنت نبوی ازدواج

فرمود من آرامش منزل آوردم ﴿خَلَقَ لَكُمْ مِنْ أَنْفُسِكُمْ أَزْوَاجاً لِتَسْكُنُوا إِلَيْهَا﴾ مسکن برای مرد است سکینت برای زن آن وقت «أَبْغَضُ الْحَلَالِ الطَّلَاق»^۱ از جامعه ساخته نیست فقط از جوانان حوزوی و دانشگاهی اینها که در ماه رجب شد اهل اعتکاف اند اینها که جبهه شد خط مقدّم اند اینها دارند دین پیغمبر را حفظ می کنند چرا در کشور اسلامی در کشور امام صادق طلاق این قدر رواج پیدا کند این يك مصیبت است نباید در نظام اسلامی، ما طلاق داشته باشیم ضرورت، حرف دیگر است امیدواریم به برکت کوشش امام راحل و خون های پاک شهدا همه شما و حوزویان و دانشگاهیان را، ملت و مملکت را ذات اقدس الهی در سایه ولیّ اش حفظ بفرماید و این نکاح که سنت الهی است همچنان زنده بماند!

«و الحمد لله ربّ العالمین»